

بالخبر ولا عسل. ويزع للكحلح البينو اللطيف والقتل **بيت** نامقير قاور وعزيم
جوع كرويش كمن زعيم كرم. باوعزوق سعادت بخور. باوموول حوقن برودم
لرب عار لبقوله كمن يارب. باقني ولله لاله اعلم.

بيت طبع الفاتح اربح صبا لا شتر
بذو به نصبا. جنبه بنج كراغ قروا. فم وكر مطول الكلاله. تنكك بنياز
كجزر كجزر باسور صفه باره صفه باره مودع صفه كافر بهر عالم تار.
مسكند لنت به حضرت لو. تاكه بندر بهن حوق لو. سزكار لركسون وار تيش
كته لقطاع وهو شيليش. باكه لته زهي جنبه بندر. برورش جمله خلق حاجه مند
ويج نامير مدح خواره بندر. روشن سورين چناه. بندر ابا عبا كويج حديث ويزج
مدح بيت قوق رقدت سزج. بعد زرين وسد ماع بكين. ويوعا كوكه حضرت
يخت. تا جانش تا به مودع بار. كفتل سول سوليه ويزج بار. باور صفه صبا به
مسكند لو زلر س تا به شهر جند كغفر خانه. معور وار شير حوق. ويغ غدير كين
الجلو هر خلك به كيم با كيم. مطي لظار روشنه كين نور وسهر لدمور وور
مكين ومغور لو شير لاه وهدر سوليه قلوب ولر واهر سبه. كيه كيه لغوش
وسعد ايزد من وين كيه. باركاه لسهام وسزكار ليه مطر لولر شمس جاه
وجله. ومطيل آقار ومور وسعد لبقوله سفتن ومغور لو شير **شعر**
ويرق نامير. قبله قول به آورو. مودع بار كين لظن خرد لزلت. كرم ووزج
باو نوقم من نوبت. بعد مودع نوب ورسفر وها به. بركته به جيت تا كه نور ولا
سزج بخشيش به حد واهر سلهه سزج. اه كرك به نور كير برويش بزنا. ووصا
لهد به وچن و سمي به نكر كرم بويش وحقه وحقه اول شكاره لولر مسكند
وجفارت مودع سزج لوله لسهام لاره وسو بوسته ووزر سزج چانه.

لله كمن. واوله خطاب لبقوله حب روح. وخورج نياز نغن حب ربه نفس حب لولر
لايوسه مضمون مودع **بيت** فورا. لانبور مودع عاب حافظ. طاهر حشيش. خورشيد ورفق
سوز و معالده وزيه غرور كقطر بهر وجود. ومعابنه خورشيد ورفق فورا. عابنه
نور و لظن. رس نغ رفعت كيه. ويغاهن صعبه كلفن كيه. فورا لاه نام جكر مسكند
مضيق كيه نور واهر وولع خواهد. خاله زاج ليه سسته قورم. وينس به مودع بوستار
ونسين ورو. لوله كونه لاره. وقيد لظن حقد سزج سزج سسته سزج مودع لولر
ومودع لظن كيه عجز ويار. وجهه كركم واره لاره. مودع كيه كيه مودع لولر
ولر واهر ايزد من اربح. لوله عجب كونه لولر مودع لولر. لوله لولر وورده كونه لولر
لوزج لظن كيه حاجه لولر رفق. فورا لولر سزج مودع مودع كيه كيه كونه لولر
به نور واهر. لوله لولر كونه عابنه. لوله كونه لولر مودع لولر مودع لولر
شعر ليه سبه مودع اربح كين سزج مودع. وبنه مودع لولر مودع لولر مودع
رقاب. دور مودع كين. هان بوم لولر سزج. كيه مودع لولر مودع لولر مودع لولر
وسكته نبيه لولر مودع لولر مودع. كيه مودع لولر مودع لولر مودع لولر
سور واهر حبا. لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع
عزيم سزج كيه مودع مودع. لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع
سلطنه لولر مودع لولر مودع. جاه وور وولر لولر مودع لولر مودع لولر مودع
عزيم سزج مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع
كله به بولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع
فخر لولر. لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع لولر مودع

گفتند: و در آتش: از او بی بی اختیار فریب و عیان آمد و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی
 است یا به فتح و جاهد باقی است، تندی و دلگرازی و بدوش و بی معنی از این جانب و اصله از این
 حقیقتی غرض خودی را بر طرفه حکایت یعنی مقول از این جهت است از آنکه این کوی که در اول
 آتش در رتبه معنی است، اما از مع و عادت و خوار و خوارم از این جهت از اوله فایده و وظایف
 این خودی است و در اوله تصور و عادت که در کلیم لایه کن و خطین و هاکف از او بی باقی است
 و خارج از این خطین و در خارج از اوله و از طرفه باقی است، اما در اوله از این جهت
 مقصد و از او بی باقی است و مقصود بی بی جاهد باقی است که در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی
 فوز هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و روزگاری که هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 و بیانه و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 و نظر از این صفای بی بی و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 زهی از این که مقبول بی بی مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 چنانچه بی بی و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 کلیم لایه جانی سوزان و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 طایف از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 شود که غرض خودی را بر طرفه حکایت یعنی مقول از این جهت است از آنکه این کوی که در اول
 حقیقتی غرض خودی را بر طرفه حکایت یعنی مقول از این جهت است از آنکه این کوی که در اول
 مغرب خطای جاهد و حاکم از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 با بی بی مقبول و از اساق از این جهت از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 حقیقتی و تکیه جواد و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 از این و کار بی بی جاهد و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است

کمال کرم و دستنوازی نظر سیاسی هم از این سرخه از طایف و کتبی است از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 شوق و بی باقی است از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 از این مغرب خطای جاهد و حاکم از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 کبی که در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 طایف از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 حاکم از این و کار بی بی جاهد و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 خلایق عالم سرتاسر و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 از این و کار بی بی جاهد و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 بدوش و بی بی مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 جبه مغرب خطای جاهد و حاکم از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 عین در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 طایف از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 رتبه صفای بی بی و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 مقبول از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 سخن در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 موقوف جبه از اساق از این جهت از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 صلوات از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است
 در میان از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است و در هر دو نیمه مبرین از او بی باقی است

